



گونتزر گراس شاعر

- گونتزر گراس شاعر / دکتر محمود حسینی زاد
- سه شعر از گونتزر گراس / صفر تقی زاده

گوئتر گراس قبل از آن که نویسنده بشود، نقاش بود و مجسمه ساز. هنوز هم هست. نویسنده که شد، رمان و داستان کوتاه نوشت و می نویسد، نمایشنامه هم نوشت که موفقیتی نداشت (مثلاً نمایشنامه عمو عمو که در حال و هوای تئاتر پوچی نوشته شده بود و پابرهنه‌ها تمرین شورش می‌کنند که انتقادی بود بر رفتار برتولت برشت در طول طغیان ۱۹۵۳ در آلمان شرقی: در خیابان‌ها مردم شورش کرده بودند و برشت نمایشنامه کوریولان را تمرین می‌کرد و شورش را در بعدی هنری بر صحنه می‌برد). در کنار همه این فعالیت‌های هنری، گراس شعر می‌گوید. آن هم نه چندان کم. شعرهایش زبانی دارد اندکی پیچیده، هم از نظر بیان و هم از نظر معنا، در مواردی هرزه اما بیشتر در حال و هوای سیاسی / اجتماعی. آخرین مجموعه شعرش در سال ۲۰۰۳ بود که مجموعه‌ای است به نام «رقص»، با اشعاری سرشار از توصیف‌های تماس جسمی با نقاشی‌هایی تا حد پورنوگرافی.

نمونه‌های زیر از مجموعه‌های مختلفی انتخاب شده. یکی از این شعرها، کار ما، از آخرین مجموعه شعری اوست.

حرف‌های تسلی بخش برای آنا

نترس

تا وقتی که باران می بارد
کس متوجه نمی شود
که عروسکت گریه می کند.

هراسی نداشته باش
تپانچه را از ضامن در آورده ام
هر چه سرب هست مال ماست
می توانیم با آن ساعت را پر کنیم.

تترس
هیاهو را جمع می کنم
در جعبه ای می گذارم
و می دهمشان به پست.

هراسی نداشته باش
لباس اسم هایمان را عوض کرده ام
کسی نباید بداند، به چه اسمی
همدیگر را صدا می زنیم.

شوروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کنترلی
باید همه پیاده شویم،
چمدان ها را با کلید باز کنیم
و نشان بدهیم که در آنها چه اتفاقی می افتد:

گره حوله را باز کنیم،
ثابت کنیم که کفش کفش است،
سه جوراب پای چپ، دو تا راست.

کتابی بدون تقدیم نامه شک برانگیز است.

چرا گلدوزی حوله‌ها

انقدر نامرتب است؟

دندان‌های شانه را به صدا در می‌آورند: صدایش ضبط می‌شود.
مسواک باید به زبان بیاورد،
آنچه را که زبانمان مسکوت می‌گذارد.

با وجود این شانس آوردیم: قلب
بین پیرهن‌ها جا گرفته بود
و بوی بی‌خطر صابون می‌داد.
(هیچ کس هم متوجه نشد، که ما
توتون را در کاغذهای نازک می‌پیچیم،
که توتون، به صورت سیگار پیچیده شده،
دارد - به صورت دود - پناهگاهش را لو می‌دهد.)

فارسیسی

سگِ ملوِس

بدون قلاده

را کجا باید گردش برد؟

به در چنگ می‌کشد،

در راهرو می‌شاشد،

تا من خودم را در آینه تماشا کنم.

زیبا من ام.

سگم که به من وفادار است، می‌گوید.

ابله هر دویمان - آن هم ابدی.

بدونِ چتر

باران که شدت گرفت،

پیرزن زد زیر گریه.
از اتومبیل گشت پلیس که رد می شد
پلیسی داد زد و به زن گفت: خودتان را کنترل کنید.
به خاطر شما که نمی بارد.

عملی متقابل

طوطی گفت: خوشم نمی آید
تکرار کنم.
خوشم نمی آید تکرار کنم.

کشیش گفت، خدا قابل اثبات است.
و سوار دوچرخه اش شد و
پدال اثبات را فشار داد.

قاضی گفت،
جوهر مقصر است
و امضاء کرد.

من گفتم
سرم درد میکند
و کفش ها را در آوردم.

احساسی مسخره و دو تخت دو نفره
تنهایی رفتار غریبی دارد،
نمی خواهد تنها باشد.

تنهایی از جا می پرد،
برای پرشش انتظار تشویق دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تنهائی تحمل خودش را ندارد،
صدای خاراندن خودش را گوش می‌کند.

تنهائی خرید می‌کند: زنگوله، بوق،
چیزهایی که سر و صدا می‌کنند.

تنهائی بیرون می‌رود، به خودش بر می‌خورد،
برای خودش دوپل سفارش می‌دهد.

تنهائی می‌خواهد
و هیچی مزاحم نیست.

پراگ بعد از آن
یادم رفت به تو بگویم.
باید به من می‌گفتی.
می‌خواستی به من بگویی.
کاش به تو گفته بودم.

کلمه‌هایی به کول کشیده
که لبه سکوی راه آهن به جا می‌مانند.
آنهائی که استراق سمعتان کرده‌اند،
نوار را پاک کردند.
روی نوار هیچی نبود: فقط سر درد
و عشقی به وراجی کشیده شده.

در دهایی صد دوجبه
تعجب برانگیز است، هر بار
که آب در کتری
قل و قل می‌خواند.

آگهی

حالا در پی چیزی ام
بی آن که بخواهم پیدایش کنم.

چیزی که با آن پیر شوم
و بتوانم بیوسم.

چیزی با بر حسب کیفیت کالا
و بدون افزودنی ها.

اگر اسمش را می دانستم، یک
آگهی می دادم:

خواهانم، فقط برای خودم،
حتی روزهای بارانی هم برای خودم،
حتی اگر بلائی سرم بیاید،
فقط برای خودم...

شاید خبری بدهی، که در پی ات ام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

روزهای تعطیل

هر بار که کسی اسمی از مسیح می برد،
باید سیگاری روشن کنم.

منجی این عالم
سلامتم را ویران می کند.

دروغ

خیاطم گفت،

شانه راستتان آویزان شده.

چون کیف مدرسه ام را سمت راست آویزان می کردم،

گفتم و سرخ شدم.

فتوژن

رفتم جنگل

از سنجاب‌ها عکس گرفتم

فیلم را دادم ظاهر کردند

و دیدم سی و دو بار

عکس مادر بزرگم را گرفته‌ام.

از شعرهای «پاک کن من»
گم شده

دیروز پاک کنم را گم کردم؛

بدون پاک کن در مانده‌ام.

زنم می‌پرسید: چی شده؟

جواب می‌دهم: دیگر چی باید می‌شد؟

پاک کنم را گم کردم.

گارا گروهی

امروز پاک کن جدیدی خریدم،

روی کاغذی مصرف شده گذاشتمش

و نگاهش کردم.

من و پاک کنم، خیلی پشتکار داریم،

دست در دست کار می‌کنیم.

بعد از ظهر

وقتی پاک کنم خواب است،

با هر دو دست کار می‌کنم.

باید از وقت استفاده کنم:
پاک کنم کم می خوابد.

فاباوری

بعضی ها می گویند، آدم می تواند خط های اشتباهی را
بگذارد باشند؛
اما پاک کن من
حتی دنبال خط های درست هم می رود.
چندی پیش می خواست برود سراغ نطفه خبثت در خانه
و مغز مدادم را مکید،
و حالا مداد آنجا افتاده: تو خالی و دیگر قابل تیز کردن نیست.

شپ

چیزی نمانده که هوا روشن تر شود
فراز سقف ها و دودکش ها.
پاک کن من و ماه،
هر دو تحلیل می روند.

گاوا

سگ کو چکمان مرده.
دیگر کسی سر بلند نمی کند،
وقتی که من، بی خواب شده،
شب ها به آشپزخانه می روم.
کسی در جنگل
سه قدم جلوتر از من نمی رود
و نشانم نمی دهد
کجا ارزشش را دارد تا بایستم،
و تک سنجابی، انبوه درختان راش را
با مداد روی کاغذ بیاورم:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تنه‌ها، شاخه‌ها.
سریع‌تر از افکار عجول من،
مطیع‌تر از آن که من بتوانم باشم،
وفادارتر از آن چه که حتی عشق طلب می‌کند،
سگ کوچک ما بود.
وقتی تکه چوب را به آن دورها
در موج‌های بی‌رمق پرت می‌کردم،
برای او هیچوقت - برای من چرا -
آب دریای شرق سرد نبود.
لانه‌اش خالی است،
اما مدام نگاهم به آن می‌افتد،
هر بار که از در خانه بیرون می‌آیم،
بی آن که بدانم به کدام سو بروم.

۱۴۰

منتشر شد:

اسناد و پرونده‌های مطبوعاتی ایران

(دهه هفتاد)

جلد ۳

تالیف: عذرا فراهانی

این مجموعه در بردارنده اسناد و شرح مفیدی از ۲۸۰ محاکمه مطبوعاتی در سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹ است که در ۱۵۰ مورد آن علاوه بر شرح مفید محاکمه، نسبت به درج متن کامل آرای صادره از سوی دادگاههای رسیدگی کننده به پرونده مورد نظر اعم از بدوی، تجدیدنظر استان، دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری اقدام گردیده است.